

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیستم، شماره نهم، آذر ۱۳۹۹، ۱۷۹-۱۹۶

نگرشی انتقادی بر سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم

مهدی فدایی مهربانی*

زانیار ابراهیمی**

چکیده

کتاب «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» یکی از اساسی‌ترین متون فاشیسم است که از سوی مهم‌ترین فیلسوف فاشیسم یعنی جیوانی جنتیله نگاشته شده است. اهمیت کتاب در درجه نخست به دلیل آرایه یک توجیه نظری از فاشیسم به مثابه ایدئولوژی است. ما در این مقاله ضمن بررسی ایده‌های مختلف مطرح شده از سوی جنتیله در کتاب، منطق درونی آن را در توجیه ایدئولوژی فاشیسم در ایتالیا بازگو خواهیم کرد. سعی ما این خواهد بود که تا حد امکان نشان دهیم سامانه نظری جنتیله در آرایه الگویی نظری برای پشتیبانی فاشیسم در ایتالیا موفق بوده است، یا خیر. ایده اصلی مقاله این است که اندیشه سیاسی جنتیله به جهت ماهیت ایدئولوژیک خود، واقعیت را مصادره به مطلوب و وارونه تفسیر می‌کرد و این عدم تطابق با واقعیت که تجربه فاشیسم نیز سنجی از آن است، حاکی از این نکته بود که تفکر ایدئولوژیک، افراط‌گرایی و خشونت هرگز نمی‌تواند به سیاستی با دوام بدل شود. اگرچه خشونت و افراط در کوتاه مدت باعث کسب قدرت است، در بلند مدت به سیاستی علیه خود بدل می‌شود. چنانکه در نتیجه‌گیری آورده‌ایم، کاربست خشونت در سیاست فاشیستی، یکی از اصول اندیشه سیاسی جنتیله است که در نهایت در حفظ فاشیسم نافرجام ماند.

کلیدواژه‌ها: فاشیسم، ایدئولوژی، روح ایتالیا، جنگ، ماتسینین

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، fadaeimهربانی@ut.ac.ir

** دکترای علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، Zaniabrahimi3@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

اندیشه‌های سیاسی ایدئولوژیک در کوتاه‌مدت قدرت حیرت‌انگیزی دارند، اما همگی فرجامی مشابه دارند؛ زوال و نابودی یا حداقل تعدیل شدن آموزه‌های پرهیجان و روی-آوری به سوی سیاستی عقلایی. این گونه سیاست‌اندیشی مختص جوامع مدرن است. فاشیسم نیز به مثابه یک پدیده قرن بیستمی هنوز پرسش‌های متعددی را پیرامون خود باقی گذاشته است. اساسی‌ترین پرسش این است که سرچشمه‌های فاشیسم در کجاست؟ این پرسش بدان جهت اهمیت می‌یابد که فاشیسم، نه از دل جوامع جهان‌سومی، بلکه از دل جوامعی مدرن و صنعتی سر بر آورد. آیا ظهور فاشیسم به جهت خصلت ایدئولوژیک آن بود؟ آیا فاشیست‌ها پدیده‌های پیرامون خود را وارونه می‌دیدند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست باید به بررسی خصلت ایدئولوژیک فاشیسم پردازیم؛ چرا که تصور ما این است که فاشیسم نه یک فلسفه بلکه یک ایدئولوژی است. برای توضیح این‌که چه معنایی از ایدئولوژی را مورد نظر داریم، مجبوریم که از دل چیستی ایدئولوژی به سرچشمه‌های فاشیسم پردازیم.

از زمانی که دستوت دوتراسی (۱۷۵۴-۱۸۳۶) نخستین بار در ۱۷۹۶ اصطلاح ایدئولوژی را به معنای عرصه «اندیشه‌شناسی» و را به تبعیت از دیگر عناوین دانش مانند زیست‌شناسی، جانورشناسی، زمین‌شناسی به کار برد (Kennedy 1979: 353) درک چیستی ایدئولوژی محل مناقشه بوده است. اما گفته می‌شود که ایدئولوژی‌ها در مقایسه با جهان-بینی‌ها فرمول‌بندی صریح‌تری ارائه می‌دهند، و در عین حال در مقابل نوآوری بسته‌تر، سخت‌تر و مقاوم‌ترند. جنبه عاطفی در انتشار و دفاع از آنها قوی است و سرسپردگی کاملی از پیروان خود می‌طلبند. (بودن ۱۳۸۸: ۳۷) می‌توان گفت این خصیصه‌ها همگی در فاشیسم تبلور داشتند.

اما تفسیر ایدئولوژی به مثابه نوعی درک وارونه از جهان، که از سوی متفکران چپ نیز پذیرفته شده است، بر تعاریف دیگر غالب است؛ به زعم ما، اندیشه ایدئولوژیک نوعی کژدیسی (distortion) یا اعوجاج به شمار می‌رود. ایدئولوژی نوع خاصی از کژدیسی است که از عهده توضیح و تعلیل «واقعیت‌های جدید مربوط به یک واقعیت» برنمی‌آید و می‌کوشد با اندیشیدن به آن واقعیت‌ها در مقوله‌های نامناسب، آنها را کتمان کند. (لارین ۱۳۸۰: ۱۴۰) بنابراین، ایدئولوژی واقعیت را معوج و منحرف می‌کند.

فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) معتقد است ایدئولوژی محصول سازوکار انتقال (transposition) یا فرافکنی (Projection) روان‌شناختی از سوی انسان است. این وضعیت، مرتبط با حالت‌های بیمارگونه ذهن نظیر پارانوئیا است؛ بدین ترتیب که با انتقال انگیزه‌های درونی و روانی به حوزه عینی، گزیده می‌شود. به زعم فروید، بیمار روان‌نژند در چنین شرایطی از بیماری خود آگاه نیست، به همین جهت متوسل به دلیل تراشی می‌شود و برای انگیزه‌های درونی‌اش دلیل می‌تراشد؛ درست همان‌گونه که روان‌نژند برای مخفی ساختن تمایلات درونی‌اش در پی یافتن دلایل عینی برمی‌آید. از آنجا که جامعه سائق‌های غریزی آدمی را تحمل نمی‌کند، وی نیاز دارد که با دادن ظاهری عقلانی به آنها، در صدد توجیهشان برآید. (همان: ۱۰۱) چنان‌که مشخص است، فروید نیز همانند مارکس ایدئولوژی را حاصل یک عارضه می‌داند، اما او به وجوه روان‌شناختی آن توجه کرده است.

ویلهلم رایش (۱۸۹۷-۱۹۵۷) نیز بر اساس نظر فروید به تبیین ایدئولوژی فاشیسم پرداخته و در پس ظهور پدیده فاشیسم نوعی واخوردگی جنسی می‌بیند. به زعم رایش، «ایدئولوژی نژادی تجلی بیمارگونه‌ای خالص از ساختار شخصیت انسانی است که از رسیدن به اوج لذت جنسی ناتوان است.» (همان) بسیاری از روان‌کاوانی که به تحلیل شخصیت رهبران فاشیسم و نازیسم پرداخته‌اند، بر این نگره تأکید دارند.

ویژگی دیگر ایدئولوژی که در معنای مورد نظر حیوانی جنتیله از فاشیسم نیز حضور دارد این است که در آن نوعی عمل‌ورزی دیده می‌شود. در معنای مبسوط، اصطلاح ایدئولوژی را به عنوان «ایدئولوژی عملی» یا رسانه کمابیش ناآگاهانه رفتار مرسوم به کار برده‌اند. این معنا که توسط مارکس نیز بیان شده است، توسط آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر گسترش یافته و به تعریفی مقبول بدل شده است. (الیوت ۱۳۸۳: ۱۰۹)

جنتیله در جای‌جای «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» تأکید دارد که فاشیسم را نباید چون یک نظریه یا فلسفه صرف دانست؛ بلکه فاشیسم نوعی روش عمل‌ورزی است. بنابراین، نباید تحلیل فاشیسم تنها تحلیل نظری باشد؛ این نکته که کارویژه اصلی ایدئولوژی متحد کردن فکر و عمل است (Kerlinger 1984: 13)، واقعیتی قابل تطبیق بر فاشیسم نیز هست. چنین درکی از ایدئولوژی باعث شده تا موسکا ایدئولوژی را «فرمول سیاسی» بنامد. (Musca 2015, 70) به نظر می‌رسد در تحلیل پدیده فاشیسمی که جنتیله از آن سخن می‌گوید می‌توان ویژگی‌های یک ایدئولوژی را یافت؛ نخست این که فاشیسم یک فرمول‌بندی صریح، مقاوم و نوآورانه از جهان پیرامون خود عرضه می‌کند؛ در درجه دوم، فاشیسم درکی

وارونه و معوج از جهان پیرامون خود دارد و سعی دارد با دموکراتیک و آزادی‌خواهانه خواندن اقدامات خود، آن‌ها را توجیه کند؛ در درجه سوم، با کمک از نظریات فروید و رایش می‌توان گفت فاشیسم نوعی عارضه است که باید ریشه‌های روانی آن را در فاشیست‌ها جستجو کرد؛ در درجه چهارم، فاشیسم نوعی راهکار و روش عملی است و سعی دارد از طرح‌های انتزاعی و بحث‌های روشنفکرانه که جنتیله آن را انفعال‌گرایی می‌نامد، فراتر رود. با ترسیم چنین مختصاتی از فاشیسم، می‌توان رساله «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» اثر جنتیله را مورد ارزیابی قرار داد. اثری که مبنای اصلی خشونت و افراط‌گرایی فاشیسم یا حداقل موجه آن بود و توانست زمینه‌ای نظری برای ایده‌های فاشیستی در باب قدرت فراهم آورد، اما در نهایت در جلوگیری از زوال و سقوط فاشیسم ناتوان بود.

۲. جایگاه اثر و مؤلف

جیوانی جنتیله (۱۸۷۵-۱۹۴۴) در سال ۱۸۷۵ در یکی از مناطق جزایر سیسیل ایتالیا زاده شد و مهم‌ترین دوران حیات فکری‌اش مصادف با ظهور فاشیسم در ایتالیا شد. جنتیله به لحاظ فکری از برخی متفکران ایتالیایی نظیر ماتسینی، روزمینی و جیورتی متأثر بود و همچنین در آرای او ردپای فلاسفه ایده‌آلیست آلمانی نظیر هگل، مارکس، فیخته و نیچه بود. خاصه بسیاری معتقدند مفهوم ابرمرد نیچه بر آرای فکری او تأثیر بسزایی نهاده است. کتاب «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» یکی از اصلی‌ترین متون فاشیسم است که توسط جیوانی جنتیله فیلسوف ایده‌آلیست نوهگلی نگاشته شده است. جنتیله خود را «فیلسوف فاشیسم» معرفی می‌کرد و ایدآلیسم خود را ایده‌آلیسم واقعی (Actual Idealism) می‌نامید که در مقابل ایده‌آلیسم استعلایی کانت و ایده‌آلیسم مطلق هگل قرار دارد. جنتیله معتقد بود بر خلاف ایده‌آلیسم انتزاعی، در ایده‌آلیسم واقعی او، ظهور ایده‌های جدید در گرو نفی عملی و خشونت‌آمیز ایده‌های پیشین است و در این راه پیشوای سیاسی نقشی اساسی دارد. در عمل نیز در فاشیسم «پیشوا» مقامی فراتر از حد معمول دارد. پیشوا در فاشیسم کسی است که «وحدت» مطلق ملت را حفظ می‌کند؛ تقسیم ملت به واحدهای خردتر مانند طبقه یا هر گروه اجتماعی دیگری اقتدار دولت را کاهش می‌دهد. اهمیت نظام «تک حزبی» در فاشیسم نیز از همین روی است. بنابراین، فاشیسم دشمن دموکراسی و صلح‌خواهی است و از میلیتاریسم، جنگجویی و قهرمان‌پروری دفاع می‌کند.

جنتیله و آرای فکری او در آن دوره در مقابل آرای بندیتو کروچه (۱۸۶۶-۱۹۵۲) فیلسوف لیبرال ایتالیایی قرار داشت که مدافع حقوق فردی، آزادی‌خواهی و ارزش‌های لیبرال بود. در مقابل، جنتیله معتقد بود تحلیل پدیده فاشیسم باید ذیل کل‌گرایی موجود در آن صورت پذیرد. او در پی آن بود تا جایگاهی در میان فاشیست‌ها داشته باشد که مارکس در میان کمونیست‌ها دارد. به زعم او دولت مظهر کامل وحدت بود که دارای سرنوشت است؛ دولت آن مطلق واحدی است که تمام افراد تنها با ارجاع به آن معنی و هویت دارند؛ این تمام افراد، همان «ملت» (Volk) است که مفهومی فراتر از اعضای جامعه است و دولت ظهور اراده مطلق آن به شمار می‌رود. او در مقاله «بنیاد فلسفی فاشیسم» دولت را به مثابه هسته مرکزی و هویت‌بخش به انسان‌ها در نظر گرفت و بدین جهت مدعی شد که دولت باید ناظر کل رفتار انسان‌ها باشد. (Gentile 1928: 300) شعار جنتیله «همه چیز برای دولت، هیچ چیز در برابر دولت، هیچ چیز بیرون از دولت» بود. همین اعتقاد در منشور کار فاشیسم ایتالیا چنین آمده بود: «ملت ایتالیا یک کل زنده یا ارگانیکی است که زندگی، هدف‌ها و ابزار عملی وصول به آن‌ها مقدم بر قدرت و طول عمر افرادی است ... که آن را تشکیل داده‌اند.» (وینسنت ۱۳۸۶: ۲۲۴)

با توصیفات فوق، ناگفته پیداست که «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» چه جایگاه مؤثری در میان آثار سیاسی قرن بیستم داشته است. ایده‌های فاشیستی وحدت، ملی‌گرایی، دولت‌محوری، جنگ‌طلبی، ماتسینیسم، نگره زیبایی‌شناختی به سیاست و ... همگی از مواردی است که در این کتاب کوچک به بحث گذاشته شده است.

۳. ماکیاولی و جنتیله

در تاریخ سیاست عملی، برخی آثار نظری نظری حکم مانیفست سیاسی را پیدا می‌کنند. از این جهت، کتاب جنتیله، همانند شهریار ماکیاولی به مرامنامه‌ای برای عمل سیاسی حزب فاشیست بدل شد. کتاب «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» برای بنیتو موسولینی نگاشته شد. این حکایت از آن دارد که کتاب جنتیله چه جایگاهی به لحاظ بیرونی داشته است. در سرنوشت فکری موسولینی دو کتاب نقشی اساسی داشته‌اند؛ نخست «شهریار» ماکیاولی که آن را چنان بااهمیت یافت که نسخه‌ای از آن را با دیباچه‌ای به قلم خود به آدولف هیتلر تقدیم کرد، و سپس «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» که جنتیله آن را نگاشته بود. اما به‌طرز جالب توجهی هر دو کتاب از دو متفکر ایتالیایی، پیوندی درونی دارند.

در مورد ماکیاولی، آلفردو روکو (۱۸۷۵-۱۹۳۵) فاشیست ایتالیایی به درستی تأکید کرده است که ماکیاولی پدر و بنیانگذار فاشیسم است. به زعم او «فاشیسم نه فقط در دکتورین خود، بلکه کردارهای خویش را هم از ماکیاولی آموخته است.» (وینسنت ۱۳۷۸: ۲۰۴) البته موسولینی خود منتقد این بود که متفکر هم‌میهن‌اش ماکیاولی را به عنوان پدر فاشیسم در نظر بگیرند، زیرا در نگاه او ماکیاولی به اندازه کافی خیرخواه توده‌ها نبود، ولی فاشیست‌ها به خیر توده فکر می‌کنند. با وجود این، ماکیاولی متفکر محبوب موسولینی بود و او شهریار را عالی‌ترین سند رهبری سیاسی می‌دانست.

در مورد جنتیله و کتاب سرچشمه‌ها نیز نمی‌توان از اهمیت کتاب غافل شد؛ با اطمینان می‌توان مدعی بود هیچ پژوهشی در باب فاشیسم بدون مراجعه به آثار جنتیله، به‌خصوص کتاب سرچشمه‌ها موفق به درک منطق درونی فاشیسم و ماهیت آن نخواهد شد. اهمیت کتاب جدای از این‌که جایگاهی ممتاز در تاریخ فاشیسم دارد، بدان جهت است که توسط فیلسوفی به نگارش درآمده است که خود فاشیست بود و عمیقاً به انگاره‌های فاشیستی باور داشت. جنتیله و کتاب فوق از این جهت به مرجعی برای فهم این پرسش بدل شده است که ماهیت فاشیسم چیست؟

۴. ماهیت فاشیسم

فهم مدعیات جنتیله در مورد فاشیسم بدون مراجعه به تحلیل‌های دیگر در مورد فاشیسم و شناخت ماهیت آن ممکن نخواهد شد. هم‌افقی و هم‌آوایی بیش از حد نویسنده با فاشیسم ممکن است باعث بدفهمی ما شود؛ از این جهت ما ناگزیریم به منابع دیگر نیز رجوع کنیم. معمولاً جایگاه فاشیسم در طیف ایدئولوژی‌های سیاسی قرن بیستم را در انتهای راست-گرایی افراطی می‌دانند که آمیخته به ملّی‌گرایی شدید است. واژه ایتالیایی «fascismo» از ریشه لاتین «fasces» است که تعدادی چوب نازک از درخت غان یا نارون بوده که به دور یک تبر فلزی پیچیده و به عنوان دسته آن به شمار می‌رفت. این وسیله در جمهوری روم به عنوان سمبل اقتدار به شمار می‌رفت. این نماد نشان می‌داد که قدرت تبر در چوب‌های نازکی است که به تنهایی قدرتی ندارند، اما در کنار هم به دسته این ابزار قدرتمند بدل می‌شوند. فاشیسم از همان ابتدا ملت را مقدم بر فرد کرد؛ از همین جهت ایدئولوژی فاشیسم را ناسیونالیسم افراطی اقتدارگرا تعریف کرده‌اند. (Larsen 1985: 424)

برخی مکاتب تاریخ‌نگاری فاشیسم را نوعی فرهنگ دانسته‌اند. (Bastow 1995) در حالی که عده دیگری آن را جلوه‌ای از سیاست‌های تمامیت‌خواه می‌دانند. (Borkenau 1939; Neumann, 1963) اگر رویکرد فرهنگی به فاشیسم را بپذیریم، فاشیسم محصول طبیعی یک فرهنگ و ارزش‌های خاص آن است، اما اگر آن را یک ایدئولوژی سیاسی توتالیتار در نظر آوریم، یک نظریهٔ برساخته و مقطعی است که برخی عوامل سیاسی و اجتماعی در برهه‌ای از تاریخ آن را به وجود می‌آورد. به هر حال غالب پژوهشگران تاریخ و سیاست رویکرد دوم را مرجح می‌دانند.

پیدایش فاشیسم به رهبری بنیتو موسولینی (۱۸۸۳-۱۹۴۵) در ایتالیا محصول شرایط بین دو جنگ جهانی در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ بود. شعار فاشیسم ایتالیا که «۱۷۸۹ مرده است» حکایت از آن داشت که فاشیسم شورشی علیه آرمان‌های انقلاب فرانسه و ارزش‌های آن نظیر عقل‌گرایی، برابری، برادری و آزادی بود. فاشیسم در برابر این ارزش‌ها، و در مخالفت با دموکراسی، از آرمان قهرمان‌گرایانه دفاع کرد که پیش‌تر از سوی ماکیاولی و فریدریش نیچه مطرح شده بود. تأثیر نیچه بر نازیسم چنان مورد توجه قرار گرفته که برخی او را «فیلسوف نازیسم» و گروهی نیز او را «پیامبر نازیسم» نامیده‌اند. دو کتاب نیچه یعنی «ارادهٔ معطوف به قدرت» و «چنین گفت زرتشت» آثاری بودند که در میان نازیست‌ها محبوبیت فراوانی داشتند. جدای از این، مفهوم «ابرمرد» نیچه به شدت بر تفکرات هیتلر تأثیر گذاشت که در کتاب *نبرد من* نیز به آن اشاره شده است. (Taha 2005: 37) تصویری که در نازیسم از «پیشوا» (führer) وجود داشت را نخست باید در مفهوم «شهریار» ماکیاولی و سپس در «ابرمرد» نیچه یافت.

اصلی‌ترین فیلسوفی که در صدد بود تا آرای نیچه را با ایدئولوژی نازیسم وفق دهد آلفرد بوملر (۱۸۸۷-۱۹۶۸) بود. او هیتلر را مظهر ابرمرد و ارادهٔ معطوف به قدرت نیچه می‌دانست. (Whyte 2008: 172) بوملر در کتاب «نیچه فیلسوف و سیاستمدار» آورده که در آثار نیچه نظریه‌ای در باب دولت یافت نمی‌شود، اما گشایندهٔ تمام راه‌ها برای تأسیس نظریه‌ای جدید در باب دولت است.

به هر صورت، نمی‌توان تأثیرات فاشیسم از رمانتیسیسم آلمانی را از نظر دور داشت؛ این تأثیرات به‌خوبی در قرائت رمانتیک از مفهوم ملت و پیشوا که جنتیله نیز بر آن تأکید دارد، نمود یافته است. هم مفهوم ملت و هم مفهوم پیشوا، در تقابل با فردگرایی لیبرال قرار دارند. فاشیسم هیچ اعتقادی به «فرد» ندارد و تأکید بر این است که همگی اعضای جامعه

در آرمان خود «وحدت» دارند؛ فردگرایی و هویت فردی به عنوان یکی از ارزش‌های لیبرال جای خود را به هویت جمعی و ملی می‌دهد و زندگی همه اعضای ملت، «در راه وطن» معنادار است. همان‌طور که آلفردو روکو اشاره دارد، تصور لیبرالی از فرد که متأثر از اتمیسم علمی و نظریه مکانیکی لیبرالی بود، در فاشیسم جای خود را به کل‌گرایی فاشیستی می‌دهد که در آن فرد تنها در درون جامعه و دولت هویت دارد. این درک از نسبت میان انسان و حیات اجتماعی و سیاسی، مبنایی برای توجیه توتالیتریانیسم فاشیستی است.

از سویی، فاشیست‌ها هم دشمن لیبرالیسم بودند و هم با کمونیسم مخالفت داشتند. مارکسیست‌ها تمایل دارند فاشیسم را قانون سرمایه‌داری انحصارگر بدانند. (Eagleton 1976: 100) بدین ترتیب که فاشیسم مرحله نهایی تکامل سرمایه‌داری و مبتنی بر منطق سرکوب و استخراج ارزش اضافی از کارگر است. اگرچه در واقع نیز هم ایتالیا و هم آلمان هنگامی به فاشیسم روی آوردند که به یک جامعه سرمایه‌داری صنعتی تبدیل شده بودند. (Renton 1999: 30) چپ‌ها همچنین اعتقاد داشتند فاشیسم حاصل ضعف طبقه پرولتاریا در جوامع صنعتی است. (مندل ۱۳۵۹: ۲۳)

نظریاتی این‌چنین بیش‌تر در پی کاویدن منشأ و سرچشمه‌های فاشیسم هستند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، ویلهلم رایش در کتاب «روان‌شناسی توده‌ای فاشیسم» سعی کرده تا به تحلیل روان‌شناختی فاشیسم بپردازد و علل پیدایی فاشیسم را بر اساس منطق روان‌کاوانه شرح دهد. از نظر وی منشأ فاشیسم را باید در سرکوب غرایز جنسی در دوران کودکی جست که به پیدایش خشونت‌های سادومازوخیستی به صورت خودآزاری و دگرآزاری منجر می‌شود. این عقده در دوران بزرگسالی به صورت گزندیسی ایدئولوژیک و خیال-پردازی‌های سیاسی عیان می‌شود. اریک اریکسون (۱۹۰۲-۱۹۹۴) نیز بر همین مبنا به تحلیل شخصیت هیتلر پرداخته و نقش محرومیت‌های کودکی وی در گرایش‌های سیاسی-اش در دوران بزرگسالی را بررسی کرده است. اریکسون معتقد است با ظهور هیتلر «تاریخ به یک مرد اجازه داد تا خیال‌پردازی‌های ملی را با رؤیاهای شخصی خود درهم آمیزد.» (وینست ۱۳۸۶: ۲۰۹)

کالینگوود (۱۸۸۹-۱۹۴۳) معتقد است فاشیسم نتیجه دوری از آزادی و بازگشت به توحش است. به زعم کالینگوود، آزادی همان چیزی است که مسیحیت به ارمغان آورده است، اما دوری از آئین مسیحیت و کفرپیشگی انسان متأخر سر از آستین فاشیسم درآورده است. (Collingwood 1940: 170) برخی نیز معتقدند فاشیسم محصول نظری نوعی ویژه-

گرایی، نژادگرایی و نهایتاً امپریالیسم است. (Grcic 2000: 121) فاشیست‌ها در پی آن بودند که امپراطوری روم را زنده کنند.

یکی از شاخه‌های اصلی فاشیسم در آلمان، در قالب نازیسم ظهور کرد. پژوهشگران معتقدند اعمال قدرت در فاشیسم و نازیسم دارای عناصر و ساختار واحدی است و در هر دو قدرت خصلت توتالیتیر می‌یابد. (Paxton 1998: 19) هر دو مخالف دموکراسی‌اند و مبتنی بر نوعی ملی‌گرایی افراطی‌اند. اهمیت جنتیله هنگامی آشکار می‌شود که نقش بی‌بدیل او در فاشیسم ایتالیایی روشن گردد؛ در واقع، درحالی‌که فاشیسم ایتالیا، از فیلسوف متفکری به نام جنتیله برخوردار بود، در آلمان، نازی‌ها از چنین کسی برخوردار نبودند. وینسنت به خوبی اشاره کرده است که حتی کتاب «نبرد من» هیتلر نیز اگرچه بیان نافذی داشت، نمی‌توانست به عنوان متنی اساسی عمل کند. (وینسنت ۱۳۸۶: ۲۱۶) عمده تلاش نظری جدی از سوی نازی‌ها متوجه تأکید بر ملت و نژاد به مثابه دو مفهوم کانونی نازیسم بود که پیشتر در رساله «نابرابری نژادهای بشری» (*The Inequality of Human Races*) اثر آرتور دو گوبینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲) تئوریزه شده بود. (Pennick 1981: 123)

فاشیسم و شاخه‌های آن یعنی نازیسم و فالانژیسیم هر سه ایدئولوژی‌هایی محصول جامعه مدرن‌اند و نمی‌توان در دوران قدیم برای آنها پیشینه‌ای یافت. ظهور گونه‌های مختلف فاشیسم، اگرچه تاریخ بشر را وارد دورانی تلخ و تاریک کرد، اما این درس را نیز به انسان‌ها داد که حکومت‌های توتالیتیر حتی اگر قدرتمندترین حکومت‌ها را تشکیل دهند، نهایتاً فرو خواهند پاشید. اما در حالی که تجربه عملی فاشیسم چیزی جز حکومت‌های توتالیتیر نبوده است، هنوز ایدئولوژی فاشیسم در میان برخی از جوانان اروپایی و امریکایی طرفدار دارد. شکل متأخر این گرایش معمولاً آمیخته با احساسات ملی‌گرایانه افراطی است که طرفداران آن در جستجوی یک دولت سالم ارگانیک و ملتی منزله از خارجیان انگل و لیبرال‌های هرزه، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها هستند. (اپتر ۱۳۸۰: ۸۹)

کتاب سرچشمه‌ها نیز همانند تمامی آثار فوق در پی تحلیل فاشیسم است؛ اما تفاوتی اساسی با این آثار دارد؛ کتاب سرچشمه‌ها توسط مهم‌ترین فیلسوف فاشیسم نگاشته شده است.

۵. دو طرز فکر؛ دو ایتالیا

یکی از مضامین اصلی کتاب سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم چگونگی شکل‌گیری دو نوع طرز فکر نسبت به موضوعی تاریخی و سرنوشت‌ساز برای ایتالیا است؛ «ورود یا عدم ورود به جنگ جهانی». جنتیله تأکید می‌کند که جنگی که از آن سخن می‌گوید، یک «جنگ» است و نه یک «دفاع» که از سر اجبار صورت گرفته باشد. مطابق شرح جنتیله در آن زمان دو گروه در ایتالیا وجود داشتند؛ مداخله‌گرایان که طرفدار جنگ بودند؛ و طرفداران بی‌طرفی که مخالف ورود ایتالیا به جنگ به شمار می‌رفتند. جنتیله خود در زمره طرفداران جنگ است و معتقد است ورود به جنگ برای ایتالیا ضروری است؛ زیرا تنها خونریزی حاصل از جنگ می‌تواند ایتالیا را مجدداً متحد کند. به زعم او، جنگ همچون شیوه‌ای برای استحکام ملت، خلق یک اندیشه برای همه شهروندان، یک امید مشترک و ایجاد حیات مشترک جمعی بود که منافع اختصاصی فرد را تعالی می‌داد. (جنتیله ۱۳۹۲: ۱۴)

این دوگانگی به زعم جنتیله باعث دوپارگی در «روح ایتالیا» گردید؛ در یک سو عده‌ای غالباً از طریق پارلمان، خواهان بی‌طرفی بودند و علیه جنگ موضع می‌گرفتند و در سوی دیگر قوه مجریه که به ضرورت ورود به جنگ پی برده بود. این تنش که چیزی نمانده بود به جنگ داخلی و برادرکشی منتهی شود، تنها با مداخله شاه گرفته شد؛ اقدامی سرنوشت‌ساز که طی آن قدرت اعلام جنگ به دولت تفویض شد. (همان: ۱۶)

جنتیله این اقدام را اقدامی مثبت می‌داند که از پس آن، یکی از ادوار مهم تاریخ ایتالیا با ظهور ریزورجیمنتو^۱ (Risorgimento) آغاز شد.

در ریزورجیمنتو سخن از ایتالیایی جوان، قدرتمند، واحد و فناپذیر بود؛ ایتالیایی که قدرت و شکوه را مجدداً به این کشور بازخواهد گرداند. باز هم شخصیتی که جنتیله او را نماینده اصلی تفکر ریزورجیمنتو می‌داند کسی نیست جز جوزپه ماتسینی که اندیشه را تنها در کنار کنش می‌خواست. به زعم ماتسینی اندیشه‌ای که در عمل نیاید، تفکر واقعی نیست و حاصلی ندارد. ریزورجیمنتو به زعم جنتیله نمونه واقعی انقلابی ایده‌آلیستی است که تحقق اندیشه را به نمایش گذاشته است. ایده‌آلیسم جنتیله که آن را ایده‌آلیسم واقع‌گرا می‌داند، اندیشه‌ای مقدم بر عمل است؛ ایده‌آلیسم در نظر او، باور به یک واقعیت ایده‌آل است که باید جستجو شود. نباید خود را به حقیقت فعلی محدود کند، بلکه باید پیوسته خود را توسعه و تحول بخشد. این سنخ از ایده‌آلیسم، همان چیزی بود که ماتسینی بدان باور داشت و در ریزورجیمنتو ظهور کرد. (همان: ۱۸۸)

از همین جا، جنتیله تفکر ماتسینین را از تفکر غیر ماتسینین تفکیک می‌کند؛ تفکر ماتسینین همان سنخ از تفکری است که در ماتسینی و ریزورجیمتو تبلور یافته و یک روش و طرز فکر مخصوص به خود است. از این جهت، فلاسفه دیگری نظیر ماتسونی و روزمینی، به رغم آن که هیچ ارتباط تاریخی با ماتسینی نداشتند، به دلیل برخورداری از خصوصیات مشترک، ماتسینین هستند. (همان: ۱۹) کسانی که تهور و شجاعت آنان، فراتر از محاسبات مادی است و به ایتالیای باشکوه می‌اندیشند.

در مقابل این طرز فکر، اسلوب فکری دیگری قرار داشت که با فروکش کردن ریزورجیمتو و سلطنت امپرتوی اول قدرت یافت. تغییرات پارلمان در ۱۸۷۶ که باعث تفوق پارلمان گردید، به زعم جنتیله باعث توقف روندی شد که قدرت ایتالیا را به همراه داشت. در این دوره

کسی از جنگ سخن نمی‌گفت، و از هر چیزی که بر غرور ملی دلالت داشت و ملت را از لزوم بر عهده گرفتن برنامه‌ای برای رقابت با قدرت‌های بزرگ آگاه می‌ساخت، اجتناب می‌کرد. هیچ‌کس حتی در خیال هم به دعوی برابری و هم‌سطحی با قدرت‌های بزرگ فکر نمی‌کرد. (همان: ۲۲)

جنتیله چنین وضعیتی را باعث زبونی و خواری ایتالیا می‌دانست که توسط عده‌ای ماتریالیست که رفاه مادی فرد را بر هر چیز ترجیح می‌دهند پشتیبانی می‌شد. جنتیله فردگرایی این دوره را تنها مختص لیبرال‌ها نمی‌داد، بلکه معتقد است منطق درونی تفکرات چپ نیز فردگرا است. او معتقد است لیبرالیسم و سوسیالیسم هر دو فردگرا هستند؛ از آن جا که هر دو واقعیتی را والاتر از حیات مادی، که سنجه‌هایش در زندگی فردی نمود می‌یابد، انکار می‌کنند؛ از همین روی ماتریالیست‌ها همواره فردگرا هستند. (همان: ۲۴)

بدیهی است که جنتیله این برداشت فردگرایانه را در مقابل گرایش فاشیستی قرار می‌دهد که در آن‌ها روح جمعی، ملت و دولت بر منافع فردی ارجحیت دارند. در نظر او، همین منفعت‌طلبی فردی نیز از عواملی بود که مخالفت آنان با جنگ و سخن از منافع ملموس، عینی و مادی را باعث می‌شد. عنوان کلی‌ای که جنتیله برای این طرز فکر برگزیده است، ضد ماتسینین است و شامل ایتالیای ۱۸۷۶ تا جنگ ۱۹۱۵-۱۹۱۸ می‌شود. ویژگی‌های کلی تفکر ضد ماتسینین لادری‌گری، ماتریالیسم دگم‌اندیشانه، اخلاق خودخواهانه و فریبکارانه و بزدلی سیاسی بود. این دو طرز فکر به طور کلی دو روح کلی را بر ایتالیا حاکم کرده بود و تنها از طریق یک جنگ خونین امکان به وحدت رسیدن ایتالیا ممکن بود.

جنتیله معتقد است با سرخوردگی و خستگی از ماتریالیسم، ایتالیا به سرچشمه‌های خود بازگش؛ شوق دوباره به بازخوانی اندیشمندان ملی شکوفا شد و پوزیتیویسم به سخره گرفته شد. در مقابل، پیامد جدید جریان نوپدید، ناسیونالیسم و اعتقاد به سرزمین پدری به عنوان یک ایمان جدید در ایتالیا بود.

در چنین شرایطی، بنیتو موسولینی به عنوان یک ناجی ظهور کرد؛ ایتالیایی‌ها «مردی را یافتند که ورای همه غوغاها و برای همگان سخن می‌گفت و مخاطبانش را وامی‌داشت که نگذارند میراث گرانهای جنگ از دست برود.» (همان: ۳۱) او ضد پوزیتیویسم و ضد ماتریالیسم بود و از قداست سرزمین پدری سخن می‌گفت. او خواهان ایتالیای بزرگ بود و بر ساختن دولتی نوین را وعده می‌داد. هرچند موسولینی در اواخر جنگ با خشم می‌گفت «ایتالیایی جماعت، ملت گوسفندی است.» (کسلز، ۱۳۶۹: ۱۶۰) اما پیش از آن اعتقادی راسخ به ایتالیا داشت. فاشیسم رفته رفته در ایتالیا شکل گرفت و به دولتی انقلابی بدل شد. جوخه‌های عملیات غیرقانونی فاشیسم به میلشیاوی داوطلب قانونی بدل شد؛ زیرا در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۲ فاشیسم دیگر با دولتی که باید نابود کند روبه‌رو نبود، بلکه خود دولت شده بود. (همان: ۳۵) در این مرحله است که جنتیله اعلام می‌کند «خود دولت یک آئین است.» (همان: ۴۹)

۶. نقد کتاب

۱.۶ سیاست ایدئولوژیک

ما در مقدمه شرح دادیم که تفکر ایدئولوژیک حاوی چه مختصاتی است؛ حال جای دارد تا تأکید کنیم که اساسی‌ترین انتقاد به کتاب همان رویکرد ایدئولوژیک است که نهایتاً منتج به مصادره به مطلوب کردن مشاهدات و تحلیل‌های سیاسی آن می‌شود. بر همین اساس می‌توان به استفاده دلخواهانه از مفاهیم سیاسی و فلسفی از سوی جنتیله خرده گرفت؛ به عنوان مثال جنتیله هرگونه احساس ضد جنگ را ماتریالیستی می‌داند. (همان: ۳۰) گویی ایده‌آلیسم مورد نظر جنتیله تنها هنگامی معنی‌دار است که به اهداف سیاسی فاشیسم منتهی شود.

در بسیاری از موارد ادعاهای جنتیله به شعارهای سیاسی افراطی بدل می‌شود؛ چنین رویکردی خاصه جایی عیان می‌شود که او سعی دارد فاشیسم را برتر از مکاتب فلسفی

نگرشی انتقادی بر «سرچشمه‌ها» و دکترین فاشیسم» ۱۹۱

نشان دهد. او در «فلسفه و فاشیسم» که به ضمیمه سرچشمه‌ها منتشر شده است، ادعا می‌کند که

فاشیسم از چنان اعتبار فلسفی و کاریست جهانی در اثبات اصول خویش برخوردار است که پیامدهای آن نه فقط بر سیاست، که بر اقتصاد، حقوق، علم، هنر و خود مذهب - در حقیقت بر هر کنش انسانی، نظری و عملی اثرگذار است. (جنتیله ۱۳۹۲/ الف: ۵۱)

این جزمیت نهفته در عبارات جنتیله گاهی به هیئتی ایمانی نمودار می‌شود و او عقاید فاشیستی را ایمان و ایده‌آلی والاتر از هر ارزش مشروط دیگر می‌داند. (همان: ۵۴) راز فهم چنین مدعایی از سی جنتیله را باید در نگرش زیبایی‌شناختی وی به سیاست جست. جنتیله گاهی در توجیه خشونت و گذر از عقلانیت به اتهام انتزاعی بودن، به توجیحات زیبایی‌شناسانه پناه می‌برد و شکوه و عظمت ایتالیا را دلیل بر اقدامات فاشیستی می‌داند. در جایی از کتاب او به ستایش نیم میلیون قربانی‌ای می‌پردازد که جان خود را فدای یک ایده کردند. (همان: ۳۱)

۲.۶ خشونت و عقلانیت

در عین حال جنتیله در موارد متعدد دیگری، اقدامات فاشیستی، حتی خشونت فاشیستی را عین عقلانیت می‌داند و آن را از «دروغ‌ها» و «اسطوره‌ها»، نظیر آنچه سوسیالیسم بین‌المللی تأکید داشت، تفکیک می‌کند. (جنتیله ۱۳۹۲/ ب: ۸۰) سویه دیگر این دوگانۀ متناقض، نقد وی به ناتورالیسم است؛ نگره ضد عینی جنتیله که گاهی از آن با عنوان ضد ناتورالیسم یاد می‌کند، در بسیاری از موارد بدل به انتزاع‌گرایی‌ای می‌شود که خود به نقد آن نشست است، و در همین مورد است که «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» انسجام منطقی خود را از دست می‌دهد. او به رغم تأکید فراوان بر ملت به‌جای فرد، جایی که با ملت به مثابه مجموعه‌ای از افراد مواجه می‌شود، با ارجاع به ماتسینی، ملت را نه موجودی طبیعی، بلکه واقعیتی معنوی می‌داند. از همین روی تأکید می‌کند که فرد هرگز نمی‌تواند مدعی مالکیت ملت شود، زیرا ملت چیزی نیست که در طبیعت وجود داشته باشد - چنان‌که کوه، تپه و دریا وجود دارند - بلکه محصول یک اراده فعال است که پیوسته خود را به سوی ایده‌آل خویش هدایت می‌-

کند. (جتیله ۱۳۹۲/ب: ۷۰) این همان «مفهوم والای ملت» است که جتیله آن را به ماتسینی نسبت می‌دهد.

اما چرا جتیله با برداشت عینی از شعارهای فاشیسم مخالفت داشت و در پی طرحی ایده‌آلیستی بود؟ دلیل بخشی از این رویکرد را می‌توان در آن‌جا یافت که جتیله به تقدیس پیشوا می‌پردازد. جتیله اصول تفکر ایدئولوژیک خود را به گونه‌ای طراحی می‌کند که دست پیشوا برای هر اقدام غیر قانونی باز باشد. ایده ابن‌الوقت یا زمان‌سنجی دوجه در تفکر جتیله که در متن شرح آن رفت، در نهایت به مبنای اصلی توجیه دیکتاتوری فاشیسم در تفکر جتیله بدل شده است. موسولینی دقیقاً به همین راه رفت و در ۱۹۱۹ اعلام کرد «ایتالیا به یک دیکتاتوری نیاز دارد؛ یک دیکتاتوری برای ... ملت. یا به عبارت دیگر برای آن بخش شریف‌تر از ملت که به سوی چپ‌گرایی و عوام‌فریبی توخالی نمی‌رود.» (وایس ۱۳۸۰: ۷۸)

۳.۶ معضل روش و فقدان وجوه آکادمیک

نمی‌توان کتاب «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» را دارای یک روش‌شناسی و همچنین چهارچوب نظری با معیارهای آکادمیک دانست؛ همان‌طور که جتیله اشاره کرده است، او در پی فلسفه‌ورزی نیست و این کتاب را نوعی راهکار عملی برای فاشیسم می‌داند. با وجود این، می‌توان مهم‌ترین عناصر سامانه نظری جتیله در این کتاب را این موارد دانست: (الف) نخبه‌گرایی، (ب) ملی‌گرایی؛ (ج) رمانیسیسم؛ (د) نقد ماتریالیسم و پوزیتیویسم؛ (ه) دولت‌محوری؛ و (و) عمل‌گرایی.

جتیله در مقابل نگرش‌های عمومی‌ای که فاشیسم را حاصل نوعی بی‌منطقی و غیرعقلانیت می‌دانستند، مدعی بود فاشیسم حرکتی عقلانی، آزادی‌خواهانه، رهایی‌بخش و دارای استدلال منطقی است. اگر بخواهیم منطقی‌درونی به مثابه عنصر اصلی روش‌شناسی این کتاب شناسایی کنیم، بدون شک باید بر روی ایده‌آلیسم واقعی جتیله انگشت بگذاریم. پیشتر گفتیم که جتیله این سنخ از ایده‌آلیسم را در مقابل ایده‌آلیسم استعلایی کانت و ایده-آلیسم مطلق هگل قرار داده است و شخصیت اصلی آن را جوزپه ماتسینی (Giuseppe Mazzini) می‌داند. به زعم جتیله، ایده‌آلیسم ماتسینی در پی به فعلیت رساندن ایده‌هاست و از تفکر انتزاعی گذر می‌کند. برای ماتسینی انسان سیاسی کسی است که یک دکترین اخلاقی، مذهبی و فلسفی دارد و در پی تحقق آن‌هاست. از نظر جتیله، شناخت ماتسینی در گرو تحلیل یکپارچه‌آرای اوست؛ نمی‌توان او را فهم کرد، در صورتی که کل سامانه فکری

نگرشی انتقادی بر «سرچشمه» ها و دکترین فاشیسم» ۱۹۳

او را در نظر نگیریم. بنابراین، ویژگی اصلی دکترین فاشیسم، مطلق‌گرایی آن است. (همان: ۳۶)

ویژگی اصلی ایده‌آلیسم واقع‌گرایانه هم‌زمانی نظر و عمل است؛ فاشیسم نوعی فلسفه نیست که در پی حقیقتی استعلایی باشد، همچنین نوعی عمل‌گرایی صرف نیز نیست. فاشیسم داعیه‌دار عمل و اندیشه به‌موقع و به‌جا است. تعهدات واقعی دوچه همواره آن‌هایی است که مربوط به همان زمان شکل‌گیری و اتخاذ آن‌هاست، نه آینده‌ای دیر و دور. به همین دلیل موسولینی همیشه خود را یک ابن‌الوقت و موقعیت‌سنج (tempist) می‌خواند که اشاره به فردی دارد که راه‌حلی را در لحظه‌ای به‌کار می‌گیرد که در آن همه شرایط و دلایل به آن پختگی رسیده است که گنش را ممکن و متناسب گرداند. این همان نگره‌ای است که ماتسینی بدان پای‌بند بود؛ از همین‌روی، فاشیسم از حقیقت ماتسینین «اندیشه و کنش» منبعث است. (همان: ۳۷)

پر واضح است که از دل چنین ایده‌آلیسمی نمی‌توان نوعی روش به اسلوب روش‌های فلسفی یافت؛ با این همه جتتیه معتقد بود فاشیسم خود یک روش است. یک روش برای کنش و نظر توأمان و در لحظه؛ فراتر از این، فاشیسم خود نوعی فلسفه است؛ همچنان‌که اندیشه ماتسونی، پاسکال، گوته، لئوپاردی یا لرد بایرون یا شلبی فلسفه است. اما فاشیسم برخلاف فلسفه‌های انتزاعی درگیر رواج فرقه‌های جور واجور و بدعت‌گذار نیست. (همان: ۴۰)

۷. نتیجه‌گیری

تجربه عینی فاشیسم و جنایت‌هایی که طی ظهور فاشیسم در ایتالیا، آلمان و اسپانیا رخ داد، آنقدر بدیهی، ملموس و عینی بوده‌اند که اکنون حاجت به دوباره‌گویی نیست. با این همه هنگامی که فاشیسم را نه به مثابه پدیده‌ای تاریخی، بلکه به مثابه یک «ایدئولوژی» در نظر می‌آوریم، اهمیت واکاوی نظری آثاری نظیر سرچشمه‌ها عیان می‌شود. آنچه مشخص است این‌که ایدئولوژی‌های چون فاشیسم در مرحله عمل حاصلی جز خشونت نداشته و نمی‌توانند از آن گریزی داشته باشند. جتتیه بر همین اساس در «فاشیسم چیست» تأکید می‌کند که «فاشیسم خشونت را به‌کار می‌گیرد، هنگامی که معتقد باشد که خشونت ضروری است.» فاشیسم جتتیه چنان رنگی از قداست می‌یابد که او باتوم‌های جوخه‌های فاشیستی را نوعی مداخله الهی می‌انگارد. در شاخه‌های مختلف تفکر فاشیستی در کشورهای اروپایی

نظیر ایتالیا، آلمان، اسپانیا و مجارستان نیز فاشیسم به چیزی جز یک نظام سیاسی سرکوبگر، توتالیتر و خشن منتج نشد. گسترش این برداشت از سیاست در اندیشه غربی، تسری خشونت به کشورهای دیگر و امپریالیسم را به همراه داشت. روسو زمانی گفته بود دولت‌هایی وجود داشته و دارند که ساختارشان به گونه‌ای است که کشورگشایی لازمه وجود آن‌هاست و در صورتی دوام می‌یابند که قدرتشان همواره در حال افزایش باشد. به نظر می‌رسد فاشیسم چنین بود و گسترش قلمرو ارضی، جنگ و خشونت ذاتی آن بود. فاشیسم اساساً نمی‌توانست به یک حکومت با ثبات و کشوری دارای آرام و قرار ختم شود. ایتالیای موسولینی بر همین اساس به استعمار کشورهای جنوبی خود در افریقا یعنی لیبی و اتیوپی دست زد که منجر به قیام عمر مختار شد.

با این همه نکته ظریفی در «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» وجود دارد که نشان می‌دهد چرا ایتالیا در جنگ شکست خورد. فراتر از علل مختلفی نظیر ضعف نیروی زرهی، نیروی هوایی کوچک و تغییر چندباره اسلحه سربازان و سردرگمی آن‌ها که معمولاً به عنوان دلایل شکست ایتالیا مطرح می‌شود، عامل مهم‌تری وجود دارد که جتتیه از ابتدای کتاب دغدغه خود را نسبت به آن نشان داده است؛ وجود دوپارگی و دو دستگی میان مردم ایتالیا در حمایت از جنگ. در واقع بسیاری معتقدند موسولینی نتوانست مانند هیتلر که از جوانان ۱۴ ساله تا پیرمردهای شصت ساله را داوطلبانه به میدان جنگ کشاند، احساسات میهن‌پرستانه را میان ایتالیایی‌ها زنده کند. ایتالیا چند بار بین دو جناح موافق و مخالف دست به دست شد و نهایتاً شکست خورد. گویا تلاش‌های جتتیه برای ایجاد شور ملی به شکست گراییده بود. فاشیست‌ها دیگر آنقدر شکوهمندانه از ملت سخن نمی‌گفتند و برای همه عیان شده بود که ملت تنها بهانه‌ای بیش نبوده است.

با شکست ایتالیا در ۱۹۴۳ و آلمان در ۱۹۴۵، نظام حکومتی فاشیستی به معنای دقیق کلمه از صحنه سیاست محو گردید. تنها حاصلی که از تجربه فاشیسم برای بشریت باقی ماند فهم این نکته بود که افراط‌گرایی و خشونت هرگز نمی‌تواند به سیاستی با دوام بدل شود. این نکته هم شامل سیاست عملی و هم شامل سیاست نظری است؛ اکنون با آغاز دنیای جدیدی از تفکر، متفکرینی نظیر جتتیه هیچ شانسی ندارند تا مردم یا ملت یک کشور را با خود همراه کنند. در دنیای امروز اندیشه‌های افراط‌گرایانه، خود تنها به مدد خشونت می‌توانند مدتی کوتاه به قدرت برسند و خیلی زود قدرت خود را از دست خواهند داد.

نگرشی انتقادی بر «سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم» ۱۹۵

پی‌نوشت

۱. جنبش ملی اتحاد سیاسی ایتالیا در قرن نوزدهم که به ایتالیایی معنی «ظهور مجدد» (rising again) می‌دهد.

کتاب‌نامه

- اپتر، دیوید. ای، و همکاران، (۱۳۸۰) اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بودن، ریمون، (۱۳۸۸) ایدئولوژی، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: نشر شیرازه
- جتیله، حیوانی، (۱۳۹۲) سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم، ترجمه سهیل صفاری، تهران: انتشارات نگاه معاصر
- جتیله، حیوانی، (۱۳۹۲/الف) فلسفه فاشیسم، ضمیمه سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم، ترجمه سهیل صفاری، تهران: انتشارات نگاه معاصر
- جتیله، حیوانی، (۱۳۹۲/ب) گزیده‌هایی از فاشیسم چیست، ضمیمه سرچشمه‌ها و دکترین فاشیسم، ترجمه سهیل صفاری، تهران: انتشارات نگاه معاصر
- کسلز، آلن، (۱۳۶۹) ایتالیای فاشیست، ترجمه محمد ابراهیم اقلیدی، تهران: انتشارات معین
- کونل، راین‌هارد، (۱۳۵۸) فاشیسم مفرّ جامعه سرمایه‌داری از بحران، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران: انتشارات توس
- لارین، خورخه، (۱۳۸۰) مفهوم ایدئولوژی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- مندل، ارنست، (۱۳۵۹) نقد و بررسی تئوری‌های فاشیسم، ترجمه ب. صادق، تهران: نشر تندر
- وایس، جان، (۱۳۸۰) سنت فاشیسم، ترجمه عبدالمحمد طباطبایی یزدی، تهران: انتشارات هرمس
- وینسنت، اندرو، (۱۳۷۸) ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر مرکز
- وینسنت، اندرو، (۱۳۸۶) نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی
- الیوت، گریگوری، (۱۳۸۳) ایدئولوژی، از فرهنگ اندیشه انتقادی: از روشنگری تا پسامدرنیته، ویراسته مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز

Bastow, S, (1995) Neo-Socialism and Inter-War Fascism: a Critique of the Approaches, Kingston: Kingston University Press

Borkenau, F, (1939) The Totalitarian Enemy, London: Faber and Faber

Collingwood, R. G. (Apr., 1940) "Fascism and Nazism", Philosophy, Vol. 15, No 58, pp. 168-176

- Eagleton, Terry, (1976) "What is Fascism?", *New Blackfriars*, Volume 57, Issue 670, pp. 100–106
- Gentile, Giovanni, (Jan., 1928) "The Philosophic Basis Of Fascism", *Foreign Affairs*, Vol. 6, No. 2, pp. 290-304
- Grcic, Joseph, (2000) *Ethics and Political Theory*, Lanham, Maryland: University of America
- Kennedy, Emmet, (Jul–Sep 1979) "Ideology from Destutt De Tracy to Marx". *Journal of the History of Ideas* 40 (3)
- Kerlinger, F. N, (1984) *Liberalism and conservatism: The nature and structure of social attitudes*, Hillsdale, NJ: Erlbaum
- Larsen, Stein Ugelvik, Bernt Hagtvet and Jan Petter Myklebust, (1985) *Who were the Fascists, Social Roots of European Fascism*, Oxford University Press
- Musca, Gaetano, (access date: February 8/2015) *The Rulling Class*, pamphlet
- Neumann, F, (1963) *Behemoth: The Structure and Practice of National Socialism*, New York: Octagon Books
- Paxton, Robert, (Mar., 1998) "The Five Stages of Fascism", *The Journal of Modern History*, Vol. 70, No. 1, pp. 1-23
- Pennick, Nigel, (1981) *Hitler's Secret Sciences: His Quest for the Hidden Knowledge of the Ancients*, Sudbury, Neville Spearman
- Renton, Dave, (1999) *Fascism: Theory and Practice*, London: Pluto press
- Taha, Abir, (2005) *Nietzsche, Prophet of Nazism: The Cult of the Superman; Unveiling the Nazi Secret Doctrine*, AuthorHouse
- Whyte, Max, (Apr., 2008) "The Uses and Abuses of Nietzsche in the Third Reich: Alfred Baeumler's Heroic Realism", *Journal of Contemporary History*, Vol. 43, No. 2 , pp. 171-194